



بحران ناهراسی

تاملی بر رفتار دولت-ملت در بحران

سارا یوسفی خواه، روح‌الله قاسمی

در وضعیت کنونی و فضای حاصل از بحران شیوع کرونا، بر سر چرایی جدی گرفته نشدن بحران مذکور، چه توسط دولت‌ها¹ (states) و چه از منظر مردم، واپرسی، بازخواست و تحلیل‌های بسیاری در جریان است. به طور خاص در ایران، به منظور تبیین وضعیت موجود و تفسیر دقیق‌تر از ریشه‌ها و علل سهل‌انگاری نسبت به این بحران، باید فراتر از گزاره‌ها یا مفاهیمی چون «بی‌توجهی مردم»، «فقر فرهنگی مردم»، «ناآگاهی» و... رفت. گزاره‌هایی که اتفاقاً تثبیت‌کننده‌ی وضعیت موجود و در واقع، نشانه‌هایی از رویکردی هستند که خود مسبب و قوام‌دهنده وضعیت است. نگرش واحدی در شاخه‌های متعددی از علوم انسانی وجود دارد، که با تفاوت در سطوح تحلیلی در یک امر در تبیین مسائل و پدیده‌ها وحدت نظر دارند. در این تفسیرها، فرهنگ و رفتار مردم علت اصلی وضعیت قلمداد می‌شود.

این رویکرد رایج را که در فضای آکادمیک و همچنین فضای عمومی گسترش و نضج یافته، می‌توان تحلیل‌های «فرهنگ‌محور» نامید، رویکردی که مساله اصلی را نگرش و فرهنگ مردم می‌دانند. در فضای عمومی -جملات کلیشه‌ای و رایجی مانند: «مشکل، فرهنگ خود مردم است»؛ «دولت هم از همین مردم تشکیل شده است» و و در سطح آکادمیک، نظریات معروفی چون «جامعه‌ی کلنگی» و «چرخه‌ی استبدادی»، نمونه‌های محبوب و پرکاربرد این رویکرد در تحلیل مسائل و پدیده‌ها هستند. به نظر می‌آید، در این نوع نگرش به جای بررسی علل اصلی به معلول پرداخته می‌شود که حاصل آن چیزی جز سرکوب قربانی نیست. در عوض آن‌چه در پس این

¹ لازم به ذکر است، منظور از دولت، state، به معنای تمام حاکمیت و نه قوه مجریه است.

گفتار پنهان می‌شود رنگ‌پذیری فرهنگ و نگرش مردم، در نتیجه‌ی عملکرد نهادهای اصلی دولت مدرن است. رفتار مردم، متغیری است از وضعیت و میزان موفقیت/عدم موفقیت حاکمیت در انجام کارویژه‌های اصلی خود همچون آموزش، بهداشت، امنیت (در تمام ابعاد، روانی، اقتصادی و...) و تامین نیازهای ابتدایی زندگی همچون مسکن. تا زمانی که دولت در انجام حتی وظایف اصلی خود ناتوان است، تقبیح فرهنگ و رفتار مردم تنها وارونه جلوه دادن حقیقت و البته توجیه‌کننده‌ی وضعیت است. همان‌طور که می‌بینیم، حتی در کشورهای به اصطلاح توسعه‌یافته‌تر – که در انجام بسیاری از کارویژه‌های خود موفق‌تر از ایران هستند – تا زمانی که دولت اقدام به برقراری شرایط اضطراری و جریمه‌های سنگین در صورت شکستن قرنطینه نکرده، مردم وضعیت را جدی نگرفته‌اند. رویکرد مذکور با تقبیح فرهنگ و رفتار مردم در پیوند مستقیم با قدرت، تولیدکننده‌ی شرایط فعلی است. در رابطه‌ی بین دانش-قدرت، این نظام دانش است که با ساختاری از استدلالات از دولت پشتیبانی می‌کند. چنین نگرش‌هایی نه تنها به دولت اجازه‌ی تقویت وجه پلیسی خود، با توجیه حفظ امنیت و نجات بخش دیگری از ملت از دست مردم «بی‌فرهنگ» می‌دهد، بلکه در تثبیت جایگاه قدرت حاکم نیز ایفای نقش می‌کند. چنین نظریاتی همواره به دولت برای توجیه ناکارآمدی یاری می‌رساند.

اما در ایران، ما با شرایط به نسبت متفاوت‌تری روبه‌رویم، با وجود اشتراک در سطح جهانی در وضعیتی که آگامبن آن را تولید «وضعیت استثنایی» می‌نامد، اما نه تنها دولت موفقیتی در تامین نیازها و حقوق اساسی ملت نداشته، بلکه با دولتی روبه‌رویم که در بحران زیست می‌کند، با بحران معنا می‌یابد و با تولید بحران جایگاه خود را تثبیت و تنظیم می‌کند. در حقیقت، «وضعیت اضطراری» به موهبتی تبدیل می‌شود که دولت از آن استقبال می‌کند. دولت در زمان بحران‌های پیش‌آمده و یا حتی با خلق بحران‌های متعدد، از کارافتادگی خود را در کارویژه‌های اصلی‌اش با انحصار کاربرد زور و قدرت عیان جبران می‌کند. استفاده از زور و جایگاه اقتدار در زمان بحران، به تنها مفر تثبیت‌کننده‌ی جایگاه دولت تبدیل شده است. در سطح جهانی ما با وضعیتی مواجهیم که دولت-ملت‌ها با ایجاد وضعیت استثنایی سعی در تبدیل استثنا به قاعده دارند. اما باید توجه کنیم که مکانیسم‌های مشروع‌سازی این وضعیت، در جوامع با یکدیگر متفاوت است.

در تثبیت این جایگاه، یعنی دولت بحران‌زی، نظام دانش بی‌تاثیر نبوده و جایگاه استدلالی و توجیهی کرداری دولت را بر عهده دارد. نتیجه‌ی پیوند دانش-قدرت در وضعیت موجود، عادی شدن بحران و یا به یک معنا

«بحران ناهراسی» است. نهاد دانش از دو طریق به مشروع‌سازی و تثبیت دولت بحران‌زی و در نتیجه‌ی آن بحران‌ناهراسی دخیل و اثرگذار است. مسیر اول، همان رویکردهای فرهنگ‌محور است که تشریح و نحوه‌ی عملکرد آن پیش‌تر اشاره شد. و مسیر دوم در این فرایند، متعلق به آن بخش از دانشِ تربیون‌دار، بخصوص دانش نهادی است که در منتقدانه‌ترین گفتار خود (که در حقیقت، گفتاری غیرانتقادی است) تنها بر وجود انواع بحران‌ها (اقتصادی، محیط‌زیستی، فرهنگی و...) تاکید کرده و به دنبال هرچه بحرانی‌تر کردن وضعیت فعلی است. راه برون‌رفت از منظر این رویکرد، دستِ شفابخش خود دولت (علت اصلی) است. این گفتار در پی کسب جایگاه قدرت و برطرف کردن بحران‌ها با استفاده از بوروکراسی موجود است! در حقیقت، بخشی از متولیان نظام دانش با پیوندی ناگسستنی با دولت، تنها در پی بحرانی جلوه دادن وضعیت موجود، بدون اشاره‌ی واقعی و عملی به علل اصلی آن، و تنها به دنبال کسب منفعت (بودجه‌های پژوهشی، آموزشی و حضور در اریکه قدرت) هستند. محل بحث این نوشتار بر ساخته یا واقعی بودن این بحران‌ها نیست، مساله بر سر شیوه‌ی افشاگری و پروبلماتیک ساختن این بحران‌ها، تبیین آن، کارکرد و نتایج این شیوه بر اتفاقا تثبیت جایگاه دولت و عادی‌سازی بحران است.

به طور مثال مسائل محیط زیستی، اقتصادی، آموزشی و... با فوریت‌ها و آسیب‌های واقعی آن، زمانی که توسط این رویکرد تحلیل شده تنها به برجسته‌سازی ریسک‌های موجود در اثر «بی‌توجهی» متولیان اکتفا شده و یا اندکی به تأثیرات سیاست‌های گذشته می‌پردازد. اما پس از مدتی با موفقیت در رسانه‌ای کردن بحران و ثبت کشف آن بحران به نام خود، از آن برای دسترسی به صندلی، سِمَت و سرمایه، در همان ساختار موجود بهره می‌گیرند. این پدیده در مقیاس‌های مختلف تا سطح تلاش برای در اختیار گرفتن قوه مجریه نیز جریان دارد. اگر با پرتوافکن «نظریه‌ی بحران» به دانش قدرت محاط بر تاریخ کنونی‌مان نظر بیفکنیم، می‌توان جای پای محتوای پرمخاطب و تربیون‌هایی که صدای سلبریتی‌های آکادمیک را منتشر می‌کنند در چرخه‌ی مصرف و بازتولید بحران برای ابقای قدرت، ردگیری کرد. دانش مذکور با تاکید بیش از حد بر وجود بحران در تمام ابعاد زیست انسانی، بیشتر به دنبال کسب قدرت و منفعت است تا برطرف کردن این بحران‌ها. در این رویکرد، می‌توان مسائل را با پی‌گیری تکنیک‌ها و به کارگیری «رویکرد علمی» و در همان ساختار تصمیم‌گیری و بوروکراسی موجود رفع و رجوع کرد، خاصه اینکه به علت پرهزینه بودن، به علل شاید اصلی‌تر این بحران‌ها، یعنی عدم وجود

دموکراسی و شفافیت در ساختار تصمیم‌گیری نمی‌پردازد، و تنها به توصیه‌های «علمی و تکنیکی» بسنده می‌کند.

اما سیل لیست کردن مُدپرستانه و اپیدمیک بحران‌ها، تاکید هرروزه بر وجود انواع بحران‌ها بدون تلاش عملی و واقعی در جهت تخفیف آن‌ها توسط نماینده‌های این قدرت-دانش و از طرف دیگر زیست هرروزه مردم با انواع و اقسام مسائل را می‌توان عامل پدیده‌های به نام «بحران ناهراسی» نامید. واکنش مردم در مقابل بحران جهانی کرونا نوعی ابتلای جامعه به بحران ناهراسی را در ذهن متبادر می‌کند که نتیجه‌ی عادی‌سازی بحران‌ها توسط قدرت-دانش مسلط است. از طرفی هر روزه بر کوسِ خطر و وجود انواع بحران‌ها کوفته می‌شود، بدون ذره‌ای عمل حقیقی برای برطرف کردن آن و از سوی دیگر اما مردم با انبوهی از مسائل و مشکلات به زندگی خود ادامه می‌دهند و نتیجه‌ی آن عادت کردن ذهنیت مردم به وجود دائمی بحران است. در حقیقت، «روزمره‌گی زندگی» به «روزمره‌گی بحران» تبدیل شده است. در این بین، هنوز خوابِ «زیست در بحران» دولت پریشان نشده و در پی بهره‌گیری از فرصت‌های نوپدید در بحران جدید هستند.

زیستِ روزمره ما تحت لوای دولت بحران‌زی، به همراه سرکوب مداوم توسط رویکردهای نظام دانش، به عادی شدن وجود بحران انجامیده است. نتیجه‌ی آن «تهی» شدن مفهوم بحران از معنا است. دیگر تاکید بر وجود بحرانی نوپدید، کارکرد هشدارآمیز خود را از دست داده است. اگر از این زوایه به مساله اخیر بنگریم، شاید بتوان درک کرد که چرا قشر و یا بخشی از مردم «شادی لحظه‌ای» را بر ترس و خطر مواجهه با بحران مرگبار، ترجیح داده‌اند. در این بین سرکوب قربانی (مردم) راه به جایی نبرده و رسالت حقیقی دانش، تولید گفتار انتقادی و افشاگری نیروهای دخیل در این وضعیت (دانش-قدرت و رویکردهای مشروع‌ساز آن) است.